

فروغ فرخزاد

گزینه‌ی اشعار



انتشارات مروارید

در این مجموعه:

- زندگینامه‌ی شاعر ۵
- حرف‌هایی به‌جای مقدمه ۴۷
- اسیر ۶۱
- دیوار ۸۷
- عصیان ۱۱۷
- تولد‌ی دیگر ۱۳۷
- ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد ۲۲۵

زندگینامه‌ی شاعر

بزرگ بود

و از اهالی امروز بود

و با تمام افق‌های باز نسبت داشت

و لحن آب و زمین را چه خوب می‌فهمید.^۱

«حرف‌زدن در این مورد [شرح حال، زندگی شخصی] به نظر من یک کار خیلی خسته‌کننده و بی‌فایده‌ای است. این یک واقعیت هست که هر آدم که به دنیا می‌آید بالاخره یک تاریخ تولدی دارد، اهل شهر یا دهی است، توی مدرسه‌ای درس خوانده، یک مشت اتفاقات خیلی معمولی و قراردادی توی زندگیش اتفاق افتاده که بالاخره برای همه می‌افتد، مثل توی حوض افتادن دوره‌ی بچگی، یا مثلاً تقلب کردن دوره‌ی مدرسه، عاشق شدن دوره‌ی جوانی، عروسی کردن، و از این جور چیزها.»^۲

فروغ فرخزاد به سال ۱۳۱۳ در تهران متولد شد. کودکی‌اش در نور و عروسک، نسیم و پرنده، و روشنی و آب گذشت: چیزهایی که بعدها اندیشیدن به آن برایش حسرت‌بار بود:

۱. سهراب سپهری، حجم سبز، شعر «دوست» که مرثیه‌ای است در سوگ فروغ.

۲. حرف‌هایی با فروغ فرخزاد (انتشارات مروارید، ۱۳۵۶)، ص ۱۲.

خورشید خنده کرد و ز امواج خنده‌اش
 بر چهر روز روشنی دلکشی دوید
 موجی سبک خزید و نسیمی به گوش او
 رازی سرود و موج به نرمی از او رمید

خندید باغبان که سرانجام شد بهار
 دیگر شکوفه کرده درختی که کاشتم
 دختر شنید و گفت چه حاصل از این بهار
 ای بس بهارها که بهاری نداشتم

خورشید تشنه‌کام در آن سوی آسمان
 گویی میان مجمری از خون نشسته بود
 می‌رفت روز و خیره در اندیشه‌ای غریب
 دختر کنار پنجره محزون نشسته بود

دختر و بهار

دختر کنار پنجره تنها نشست و گفت
 ای دختر بهار حسد می‌برم به تو
 عطر و گل و ترانه و سرمستی تو را
 با هر چه طالبی به خدا می‌خرم ز تو

بر شاخ نوجوان درختی شکوفه‌ای
 با ناز می‌گشود و چشمان بسته را
 می‌شست کاکلی به لب آب نقره‌فام
 آن بال‌های نازک زیبای خسته را